

نقد و بررسی کتاب

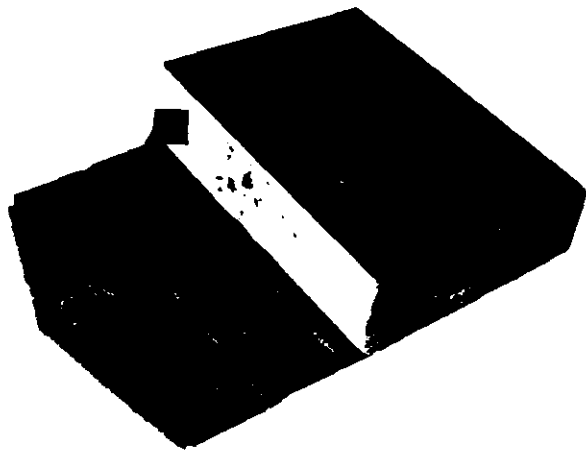
# مقایسه ساختاری و محتوایی قرآن کریم و حدیث

• سیدعلی آقایی

■ القرآن و الحدیث؛ مقارنه اسلوبیه

■ ابراهیم عوض

■ قاهره: مکتبه زهراء الشرق

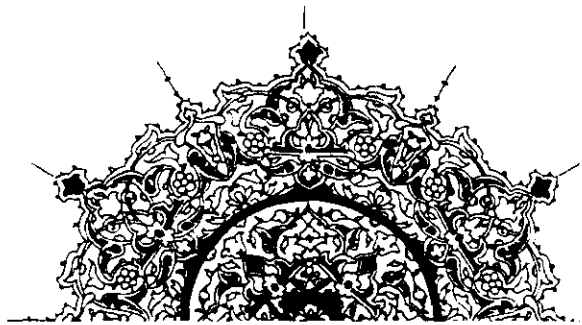


کاملاً جدید بوده و پیش‌تر سابقه نداشته است. البته اصل مدعا که اسلوب قرآن کریم و حدیث متفاوت است، بارها تکرار شده، ولی کسی برای اثبات آن بررسی جامعی صورت نداده است و همگان به بیان صرف مدعا بسنده کرده‌اند. از آن جمله می‌توان از باقلانی یاد کرد که در کتاب اعجاز القرآن گفته است: «وقتی خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان پیامبر(ص) را با نظم قرآن کریم مقایسه می‌کنیم، روشن می‌شود که تفاوت این دو، تفاوت کلام خدا و مردم است»<sup>۱</sup>. مشابه همین از سوی مستشرقان نیز طرح شده است.<sup>۲</sup>

در این کتاب ضمن بررسی تطبیقی و تفصیلی که میان جوامع حدیثی اهل سنت و قرآن کریم صورت گرفته، اختلافات و تمایزات وازگانی، ساختاری و نیز تعابیر به کار رفته در هر یک به تفکیک نمایانده شده، و برای هر بحث، شواهد فراوانی از روایات ذکر شده است. جالب اینکه نویسنده اذعان داشته که برای انجام چنین کار دشوار و طاقت‌فرسایی از نرم‌افزارهای رایانه‌ای که در حال حاضر به‌سهولت در اختیار محققان است، به سبب عدم توانایی در استفاده از رایانه، بهره‌ای نبرده و صرفاً بر حافظه و قوت باصره خود اعتماد کرده است که این خود تحسین‌برانگیز است. در ادامه به اجمال

ابراهیم عوض پیش از این در کتابی به نام مصدر القرآن کریم؛ در آسه تشبیهات المستشرقین و المشرین حول الوحی المحمدی ضمن بررسی شخصیت پیامبر(ص) و تحلیل مضمونی و متنی قرآن کریم و مقایسه میان عقاید و عبادات و شرایع موجود در قرآن کریم با آنچه در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان یا دیگر ادیان منطقه خاورمیانه وجود داشته است، کوشیده بود ثابت کند برخلاف ادعای خاورشناسان که مطالب قرآن کریم را برگرفته از ادیان پیش از خود فرض کرده و در نوشته‌های خود سعی بر آن داشتند تا شواهدی برای اثبات مدعای خود فراهم آورند، قرآن کریم نمی‌تواند ساخته و پرداخته محمد[ص] باشد. او در کتاب حاضر، از زاویه‌ای متفاوت به موضوع سابق نگریسته و در این راستا گامی فراتر نهاده است. نویسنده با مقایسه ساختاری میان قرآن کریم و حدیث نبوی و نشان‌دادن اختلاف بسیار زیاد میان این دو، شاهدی دیگر بر مدعای پیشین خود فراهم آورده است؛ چه هر نویسنده‌ای سبک نگارش خاص خود را دارد و وجود اختلاف بین این دو متن، خود حاکی از سرچشمه‌های متفاوت این دو است.

این رویکرد مقایسه‌ای میان قرآن کریم و حدیث، رویکردی



ما می‌دانیم که کفار به او این اتهام را زدند، ولی هیچ‌گاه پیامبر(ص) چنین استدلال نکرد که «اسلوب سخن من با قرآن کریم متفاوت است». از این گذشته، آیا می‌توان فرض کرد که پیامبر(ص) عمداً و به مدت ۲۳ سال دو شخصیت کاملاً متفاوت از خود بروز دهد؟ چنین چیزی محال به نظر می‌رسد.

ابراهیم عوض با دسته‌بندی موضوعی واژگان، کاربرد آنها را در قرآن کریم و حدیث با هم مقایسه کرده است (ص ۹-۱۳۰) که در جدول ۱ به اختصار گزارش شده است.

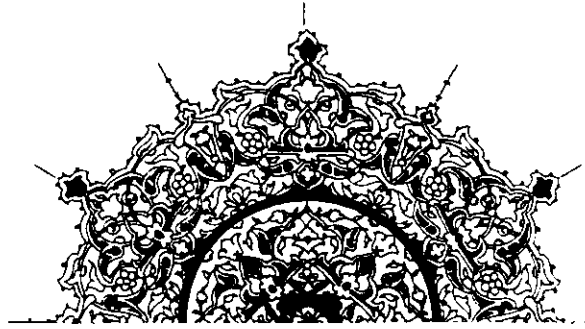
مثلاً در میان خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها، واژه «خبز» (نان) که غذایی جهانی است و غنی و فقیر از آن بهره می‌برند، فقط یکبار در قرآن کریم، آن هم در سیاقی که به پیامبر(ص) و خوراک او حتی جزیره‌العرب مربوط نیست، به کار رفته است. یا واژه «تمر» (خرما) اصلاً در قرآن کریم نیست، با اینکه به‌طور قطع خوراک اصلی پیامبر(ص) و اغلب اعراب در آن زمان بوده است. نهی پیامبر(ص) از نوشیدن بسیاری از مسکرات که در جزیره‌العرب شایع بوده، در روایات نبوی دیده می‌شود، حال آنکه در قرآن کریم تنها واژه «خمر» آمده<sup>۱</sup> که لفظی عام و شامل همه مسکرات است. درباره وعده‌های غذایی نیز جز کلمه «غداء» که آن هم در سیاق داستان موسی(ع) آمده<sup>۲</sup> و ربطی به زندگی روزمره پیامبر(ص) ندارد، در قرآن کریم کلمه‌ای نیست ولی در احادیث، واژگان گوناگون آن هست.

با اینکه درباره پوشیدنی‌ها الفاظی چون «قمیص»<sup>۳</sup>، «سراییل»<sup>۴</sup>، «ثیاب»<sup>۵</sup>، و «نعلین»<sup>۶</sup> در قرآن کریم آمده است، ولی واژگانی که در روایات به کار رفته بسیار بیش‌تر است. برای این منظور کافی است خواننده به ابواب طهارت، صلات، حج، عمره، لباس و زینت در کتب سنّه و دیگر کتب روایی اهل سنت مراجعه کند، تا انبوه روایات وارد شده درباره احکام البسه مختلف را ببیند. همین موضوع درباره زیورآلات نیز صادق است. در قرآن کریم تنها کلمه «زینة» به معنای عام آمده است<sup>۷</sup>، ولی به مصادیق آن هیچ

فصول مختلف کتاب گزارش شده و نمونه‌هایی برای هر یک از مباحث ذکر شده است.

۱. واژگان؛ ابراهیم عوض در این بخش واژگانی را بررسی کرده است که از لحاظ فرهنگی در زمان پیامبر(ص) کاربرد فراوان داشته و در احادیث به کزات به کار رفته‌اند، ولی در قرآن کریم هیچ اثری از آنها نیست.

پیش‌فرض آن است که اگر منشأ و سرچشمه دو متن یکسان باشد، الفاظ اصلی و کلیدی که به وفور در یکی دیده می‌شود، در متن دیگر نیز با بسامدی مشابه یافت شود؛ خصوصاً در مورد قرآن کریم و حدیث نبوی که هر دو متعلق به زمان واحد و شرایط فرهنگی-اجتماعی یکسان بوده و موضوعاتی که در آنها طرح شده نیز مشابه است. اما با بررسی نویسنده معلوم می‌شود که بسیاری از الفاظ متداول در احادیث که با زندگی روزمره و فعالیت‌های اجتماعی، نظامی و فرهنگی و فراتر از آن، با مسائل دینی و عبادی پیوندی وثیق دارند، در قرآن کریم به کار نرفته‌اند. با این قیاس، فرق اساسی میان حدیث نبوی و قرآن کریم روشن می‌شود. بدین ترتیب نویسنده، این‌گونه استدلال کرده است که اگر قرآن کریم ساخته پیامبر(ص) است، آیا معقول است که برای او دو شخصیت متمایز در نظر گرفته شود که یکی در قرآن کریم بروز یافته و دیگری در روایات منقول از او تجلی کرده باشد؟ این امر طبیعی نیست، به‌ویژه که می‌دانیم در بسیاری مواقع، سوره‌های قرآن کریم بلافاصله پس از پرسش یا حادثه‌ای نازل شده است. بنابراین، نمی‌توان چنین فرض کرد که پیامبر(ص) عمداً دو سبک و شیوه متفاوت اختیار کرده و یکی را در قرآن کریم و دیگری را در روایات به کار بسته است؛ چون اصلاً فرصت چنین کاری نداشته است. فرضاً که پیامبر(ص) عمداً این شیوه دوگانه را اتخاذ کرده باشد، غرض او چه بوده است؟ آیا می‌خواسته کفار به او تهمت نزنند که قرآن کریم ساخته اوست؟ ولی



و شرافت خانوادگی نیز صادق است که در قرآن کریم (برعکس روایات) ردی از آنها نیست. یکی دیگر از سنت‌های رایج در دوران جاهلیت که به زمان پیامبر(ص) و پس از آن نیز کشیده شد، نقشی بود که شاعران در مدح یا هجو سایرین به عهده داشتند. اما از ریشه مدح و هجا هیچ واژه‌ای در قرآن کریم نیامده است. از دیگر امور روزمره اجتماعی نظیر دید و بازدید، ملاقات بیماران، کفن و دفن مردگان و گریه و زاری بر ایشان می‌توان یاد کرد که قرآن کریم اصلاً متعرض این موضوعات نشده و در نتیجه الفاظ مربوط به آنها نیز در آن دیده نمی‌شود.

یکی دیگر از مسائلی که پس از هجرت بسیار زیاد اتفاق افتاده است، جنگ‌های پیامبر(ص) با مشرکان و دشمنان اسلام است. با این حال، قرآن کریم تقریباً از واژگان جنگی، اعم از اقسام سپاه، اقسام اسلحه، ادوات دفاعی و نظایر آن خالی است. البته اگر کسی پیش‌تر آیات قرآن کریم را نخوانده باشد، ممکن است چنین گمان برد که قرآن کریم از سخن گفتن درباره جنگ پرهیز داشته است؛ ولی این گونه نیست، چراکه بسیاری از آیات درباره جنگ‌های پیامبر(ص) و اقوام پیشین نازل شده است. بنابراین، این تفاوت در نحوه به‌کارگیری واژگان است. جالب اینکه بسیاری از الفاظ جنگی قرآن کریم در سیاقی آمده که به جنگ مربوط نیست.<sup>۱۱</sup> اما در روایات تعبیر مختلف و متعددی از ابزار و ادوات و اصطلاحات جنگی دیده می‌شود.

شاهد دیگر، مسائل دینی است که علی‌رغم تأکید بسیار زیاد بر آنها در روایات، لفظ آنها در قرآن کریم نیامده است. ابراهیم نویسنده، مثال‌های متعددی برای آنها ذکر کرده است. ابراهیم عوض، علاوه بر نمونه‌هایی که عیناً کاربرد شرعی و دینی دارند، فهرستی مفصل از واژه‌ها و مشتقات آنها ذکر کرده است که با مفاهیم دینی مرتبطند ولی با این حال فقط در احادیث نبوی به کار رفته و در قرآن کریم وارد نشده‌اند (ص ۸۰-۱۳۰).

اشاره‌ای نشده است. جالب این است که دست‌کم در دو ماجرا در زمان پیامبر(ص)، «قلاده» (گردن‌بند) نقشی جدی داشته است.<sup>۱۲</sup> با این حال در آیات نازل شده در این باره هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. البته واژه «أساور» و مفردش «أسورة» در سیاق سخن از بهشتیان جمعاً پنج‌بار در قرآن کریم تکرار شده است.<sup>۱۳</sup>

مثال دیگر، اوقات و زمان‌هاست. در قرآن کریم از اسامی روزهای هفته فقط جمعه<sup>۱۴</sup> و سبت<sup>۱۵</sup> (شنبه) و از ماه‌های سال، تنها رمضان<sup>۱۶</sup> ذکر شده‌اند؛ برعکس در احادیث به مناسبت‌های گوناگون ایام هفته و ماه‌ها یاد شده‌اند.

نمونه دیگر واژگان مربوط به ویژگی‌های طبیعی جزیره‌العرب است. با اینکه موضوع، زمان و مکان نزول قرآن کریم و صدور روایات نبوی یکسان است، ولی بسیاری از کلماتی که بیان‌گر اوضاع طبیعی جزیره‌العرب است، در قرآن کریم موجود نیست. مثلاً از کلماتی که حاکی از طبیعت بیابانی آن‌جاست، تنها «کنیب»<sup>۱۷</sup> (تپه شنی)، آن هم در سیاق وصف حوادث روز قیامت، به کار رفته است. زندگی و کشاورزی بیابان‌نشینان بیش از آنکه وابسته به رودخانه‌ها باشد، به بارش باران بستگی دارد. به همین سبب دو واژه «خصب» (پرآبی) و «جدب» (خشکسالی) کلماتی کلیدی در زندگی روزمره آنان محسوب می‌شود؛ زیرا این دو، معادل زندگی و مرگ است. با این حال از این دو واژه در قرآن کریم (برخلاف روایات) خبری نیست.

در زمینه مسائل اجتماعی نیز این اختلاف مشهود است. مثلاً عصیت قبیله‌ای، نقشی اساسی در زندگی جامعه جزیره‌العرب در زمان پیامبر(ص) بازی می‌کرده است، ولی اگر قرآن کریم را بررسی کنیم هیچ اثری از آن یافت نمی‌شود مگر دو کلمه «عُصبة»<sup>۱۸</sup> (مجموعه افراد) و «عصیب»<sup>۱۹</sup> (شدید) که به موضوع مورد بحث مربوط نیستند. در مقابل در روایات، شواهد فراوانی از مشتقات این کلمه هست. نظیر همین موضوع درباره غیرت عربی و اهمیت خَسب و نسب

جدول ۱: واژگانی که فقط در احادیث آمده است.

موضوع	واژه در روایات نبوی	واژه در قرآن کریم
خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها	خوردنی‌ها: آقط (پنیر)، تمر (خرما)، ثرید (نوعی غذای مطبوع پیامبر (ص))، جبن (پنیر)، خبز (نان)، دَبَاء (کدو)، دَقِیق (آرد)، زبد (کره)، سمن (روغن)، سَوِیق (آرد)، قَدید (گوشت).	خبز
	نوشیدنی‌ها: بَتع (شراب عسل)، بُسر (شراب خرما)، زَبیب (شراب کشمش)، زَهُو (شراب انگور)، فَضِیح (شراب انگور)، مِزَر (آبجو)، نَبید (شراب انگور).	خمر
	وعده‌های غذا: فطور (صبحانه)، غداة (ناهار)، عشاء (شام)، سحور (سحری).	غذاء
	ظروف غذاخوری: صَفْحَة (سینی)، بُرْمَة (دیگ سنگی)، قَصْعَة (کاسه)، قَدَح (پیمانه)، قَعَب (کاسه).	كأس
	افعال خوردن: شَبَع (سیرشدن)، رَوی (سیراب‌شدن).	-
	ابزارها: رَحی (سنگ آسیاب) و فعل مربوط به آن دار یدور.	-
	لباس‌ها: رداء، ازار، بُرد (عبا)، بُرنس (کلاه)، قَمیص، کَساء، طمر، شِعار، دثار، جُبَّة، حَبْرَة (عبای یمنی)، حُلَّة، سروال، ثياب، عمامة، قَلنس (کلاه)، خف (کفش)، مَنَدیل (دستار).	قمیص، سراپیل، ثياب، نعلین
زیور و زینت و لوازم آرایش: شَعث، مُسَط (شانه)، مَرَاة، کحل (سرمه)، خضاب، مِیل، ورس (سرخاب)، زعفران، خاتم <sup>۲</sup> ، حُرص (حلقه طلا)، طوق (گردن‌بند)، قُرط (گوشواره)، قَلادَة <sup>۳</sup> (گردن‌بند).	زینة، أساور (أسورة)	
عطرها: الوَة، خَنوط، خَلوق	-	
ایام هفته و ماه‌ها: سبت، احد، اثنین، ثلاثاء، اربعاء، خمیس، جمعه و رجب، جُمادی، شعبان، ذی‌الحجة، رمضان، محرم.	جمعه، سبت، رمضان	
مراحل عمر: شباب (جوانی)، هرم (پیری).	-	
فصول سال: ربیع، صیف، خریف، شتاء	شتاء و صیف <sup>۴</sup>	
اعیاد: عید الفطر، عید الاضحی.	عید <sup>۵</sup>	

خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها

نوشیدنی‌ها

زینت و زیور



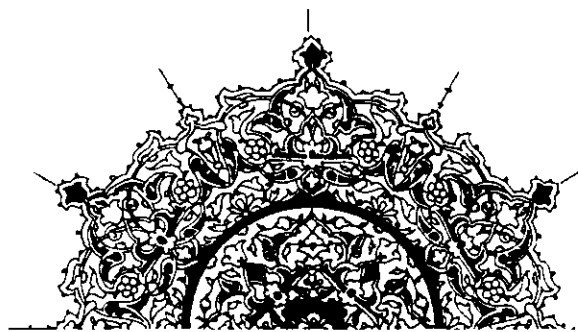
ذراع <sup>۱</sup>	مقیاس طول و مساحت: ذراع، شبر، باع، میل، فرسخ، قیراط.
قنطار <sup>۲</sup> ، میزان (موازين) <sup>۳</sup> ، مکیال (کیل) <sup>۴</sup>	پیمانه‌ها: نش، اوقیه، رطل، قنطار، کفّه، صاع، عَرَق، فَرَق، قدح، مَد، مَدی، وَسَق.
کثیب، صخره	بیابان: بادیّه، فلات، تل، رمل، صخره.
-	بارندگی و خشکسالی: خصب، جذب.
جمل، بقر، غنم، ایل، حمیر، نَسب، قسوره، هلهک، غراب، نحل، نمل.	حیوانات، پرندگان و حشرات: ضیع، فهد، أسد، نعامة، قطاء، ثعلب، أرنب، جُرَد، صَب، جُعَل، هَرّة، ثور، عصفور، صُرَد، نَقیر، ... <sup>۵</sup> .
-	تعصب قبیله‌ای: عصبیه.
-	نسب: حسب، عرض، شرف، غیرت.
-	مدح و هجو شعرا
زیارت (زرتتم) <sup>۱</sup>	دید و بازدید (زیارت) و عیادت مریض (عاد یعود).
-	مردگان و نوحه‌خوانی بر آنها: قبض، دفن، نیاچه، جنازه.
-	ضرب و شتم دیگران: لطم الوجوه، شقّ الجیوب.
جند جنود، سابقات <sup>۲</sup>	جیش، سریه، غازیه، نَشاب، درع، رمح، سیف، رایه، سهم، رمیه، سلّ، قوس، لواء، نبل، ...
-	نیت، وضوء، سواک، تشهّد (در نماز)، خُطبة (از ارکان نماز جمعه و نماز عیدین)، فطور و سحور (در روزه)، تلبیه، اهللال، احرام و اضحیه (در مناسک حج)، مَحْرَم (در ازدواج)، أمیر، باس، بارک، تیمه، اثنی، جَبین، جَد، حقر، احتکر، حُمی، خادم، اختلس، خَیر و استخار و خیار، داء و دواء، راجَح، رخصه، رفق، رُقیه، زوی، مسألّه، ستر، سقط، سپهر، سَهْل، شهبه، شَرط، صح، صنف، ضالّه، ظلف، اظَلّ، مَظلمه، عتق، عُرس، عقیف، عافی، عافیة، عامّه، غبط، غِش، فُحش، فُقا، افلس، قاده، کسر، منزله، انتهک، همّ، هان (هون).

غالباً اشاره به سنت پیامبر(ص) دارد. گاه این تفاوت در آن است که برخی از واژگان در قرآن کریم به صورت مفرد و در روایات به صورت جمع به کار رفته است یا برعکس (ص ۱۳۱-۱۵۸)؛ در بسیاری موارد، دو کلمه خاص در روایات باهم (و همزمان) به کار می‌روند، حال آنکه این دو در قرآن کریم هیچ‌گاه با هم نیامده‌اند (ص ۱۵۹-۱۷۷). نمونه دیگر، واژگانی هستند که از لحاظ ظاهر میان قرآن کریم و حدیث نبوی مشترک‌اند، ولی سیاقی که در آن به کار رفته‌اند و معنای حاصل از آنها با هم اساساً متفاوت است (ص ۱۷۸-۲۱۰).<sup>۳۳</sup> گزارش مختصر این واژگان در جدول ۲ آمده است.

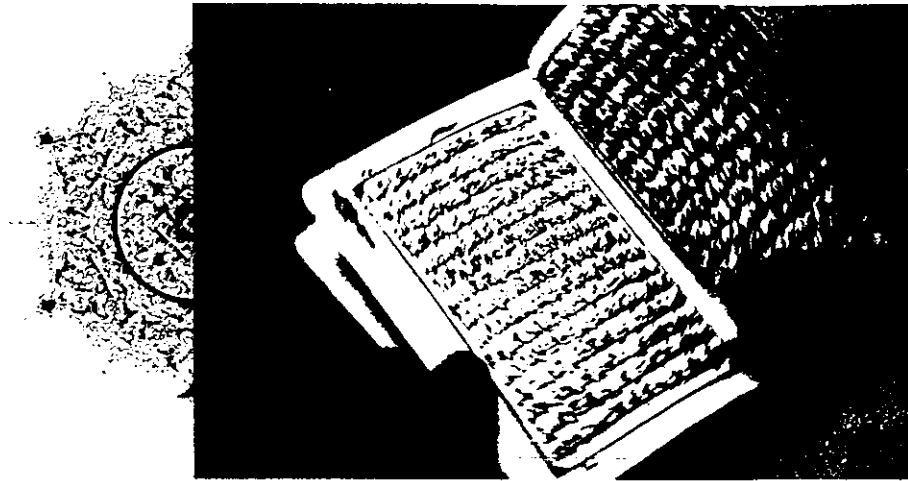
گاهی اوقات نحوه کاربرد الفاظ در قرآن کریم و روایات با هم متفاوت است. یعنی با اینکه از یک ریشه، هم در قرآن کریم و هم در حدیث واژه‌ای یافت می‌شود، ولی تفاوت‌های صوری و معنایی میان این دو، کاربردی متمایز و سبکی متفاوت ایجاد می‌کند. مثلاً: کلمه «حدود» در قرآن کریم ۱۴ بار به معنای احکام الهی (یعنی اوامر و نواهی) به کار رفته است اما در احادیث، بارها به معنای عقوبت و مجازات گناهمانی نظیر حد زنا، حد قذف، حد قتل و... آمده است. نمونه دیگر واژه «سنه» است که در قرآن کریم به عنوان سنت الهی و به معنای نظام خلقت و آفرینش به کار رفته است، در حالی که در احادیث

جدول ۲: واژگانی که در قرآن کریم و حدیث به کار رفته، ولی معنا یا شیوه کاربرد آنها متفاوت است.

فرد و جمع	واژه در روایات نبوی قرآن کریم
فرد و جمع	ارض/الارضون، اصبع/اصابع، امین/امناء، بَدَنَة/بُنن، بركة/بركات، ابن آدم/بنی آدم، بهیمة/بهائم، ثوب/ثياب، حبيب/احباب، حُرْمَة/حُرْمات، حق/احقوق، خُلُق/اخلاق، درهم/دراهم، رزق/ارزاق، روح/ارواح، سکران/سکاری، صبی/اصبیان، صف/اصقوف، سالحة/صالحات، صورة/اصور، طاغوت/طاوغیت، ظلمة/ظلمات، عمود/عمد و عماد، فتنه/فتن، قوم/اقوام، متکبر/متکبرون، وثن/اوثنان. اخيار/خيار، سفک دم/ادماء، سکره/اسکرات الموت، اشرار/اشرار، عبادی/عبدی، عمال/عاملون. <sup>۳۳</sup>
فرد و جمع	اجر- وزر، اجل- عاجل، بغض- حب، جد- هزل، خزائن- مقتاح، دماء- اموال، دیار- درهم، رياء- سمعة، سؤال- عطاء، شعر- بشر، صبر- احتسب، ظهر- بطن، عهد- میثاق، غنم- سلم، وصل- ارحام، وفی- وعد.
فرد و جمع	امام، حدود، حرف، احتسب، رب، رفع، سنه، طعن، ظهور، عثر، عظیم، قلم، مطر، هم، وجب، وطء.



۲. تعبيرات. مشابه آن چه دربارهٔ واژگان گفته شد، در مورد تعابير قرآنی و حدیثی نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر تعابیری در قرآن کریم به کار رفته که مشابه آن در احادیث دیده نمی‌شود و برعکس. هم‌چنین تعابیری وجود دارند که مشترکاً در قرآن کریم و حدیث آمده‌اند، ولی ساختار یا نوع کاربرد آنها با یکدیگر اساساً متفاوت است (ص ۲۱۱-۴۰۵).
- مثال نوع اول عبارت «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است که ۳۵ مرتبه در قرآن کریم تکرار شده است، ولی در حدیث نبوی نیامده است. در ذیل، تعابیری که صرفاً در قرآن کریم آمده فهرست شده‌اند:
- صَرَفْنَا الْأَيَاتِ/نَفْضَلُ الْأَيَاتِ  
- و من آیاته (آن)...  
- إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّلْأَيَاتِ...  
- (كذلك) يبين الله لكم آياته...  
- جحد/يجحد بآيات الله/بآياتنا، كذب بآياته/كذبوا بآياتنا/بآيات ربهم...  
- ما يأتيهم من... إلا...<sup>۳۳</sup>  
- ما سألتكم إلا أسألكم من أجر/عليه من أجر/عليه أجر<sup>۳۴</sup>  
- فأتى يوقون  
- تلى عليهم آياتنا  
- مثوى الكافرين/المتكبرين/الظالمين  
- فاصبحوا في دارهم/ديارهم جائمين  
- يجادل في (آيات) الله  
- جنات تجري من تحتها الأنهار  
- لقد جنت شيئاً.../فإذا جاء وعد.../جاءكم... من ربكم  
- متاع(ل) إلى حين/متعناهم إلى حين  
- لهم خزي في (الحياة) الدنيا/لهم في الدنيا خزي  
- خسروا أنفسهم/وأولئك هم الخاسرون
- لا تتبعوا/من يتبع خطوات الشيطان  
- أعبد الله مخلصاً له الدين<sup>۳۶</sup>  
- يحكم/يقض/يقضى بينهم (يوم القيامة) فيما (هم/كانوا) فيه يختلفون  
- لا خوف عليهم و لا هم يحزنون  
- ما أدراك ما...<sup>۳۷</sup>  
- ذلك أدنى أن...  
- اذكروا (نعمة الله عليكم) إذ...  
- إن يشأ يذهبكم  
- ألم تر أن/إلى/كيف...، أترون...، ولو ترى إذ...  
- إلی الله ترجع الامور، إليه/إلينا/إلى ربكم ترجعون/يرجعون، ثم إلى ربكم/إلى الله/إليه/إلينا مرجعكم/مرجعهم  
- مما رزقناهم ينفقون / أنفقوا مما رزقناهم  
- يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر  
- جاءتهم/أتتهم/أتيتهم/أتيتكم رسلهم/رسلكم/رسلنا بالبينات  
- زين لهم...  
- لولا كلمة سبقت من ربك...  
- صدوا عن السبيل، ضلوا (عن/سواء) السبيل  
- سحر مبين/ساحر عليهم<sup>۳۸</sup>  
- يسارعون في الخيرات  
- إن الله/ والله سريع الحساب  
-... اساطير الأولين  
- جعل الله لكم الليل لتسكنوا فيه  
- سلطان(ل) مبين(ل)/ما نزل الله بها من سلطان/لم ينزل به سلطاناً  
- لن/لا تجد لسنة الله/السننتنا تبديلاً/تحويلاً  
- ساء(ت).../ساء ما (كانوا)...  
- تعرفهم بسيماهم



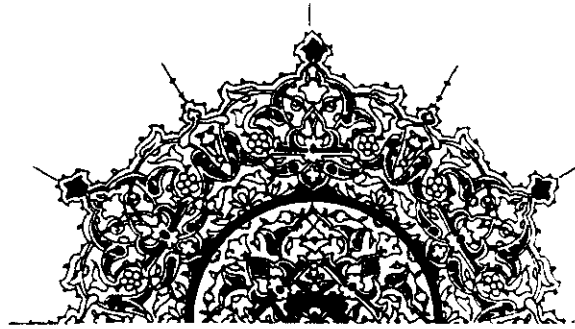
- (إن الکن) کثیراً) منهم/ اکثرهم/ اکثرکم فاسقون
- یتنون فضلاً من الله/ لیتنوا من فضله
- لعلکم تفلحون/ اولئک هم المفلحون
- ما قدمت یداک/ یداه/ أیدیکم/ أیدیهم
- أقسموا بالله جهداً ایمانهم
- قليلاً ما...
- أشدّ منّا/ منهم/ منکم قوة

نویسنده نمونه‌هایی از تعبیری که تنها در احادیث به کار رفته نیز ذکر کرده است که البته بیش تر آنها را می‌توان در بخش واژگان گنج‌نشد. مواردی چون «لابد»، «ما بعد» و «بعثت» که بارها در روایات به کار رفته‌اند.<sup>۳۰</sup> اما نمونه جالب تعبیر «لا حول و لا قوة الا بالله» است که علی‌رغم شهرت و کاربرد فراوان، در قرآن کریم نیامده است. آن چه در قرآن کریم آمده تنها یک بار و بدون لفظ «حول» است: «لا قوة الا بالله»<sup>۳۱</sup> (کهف: ۳۹). در روایات کاربرد هم‌زمان دو کلمه حول و قوة نیز فراوان دیده می‌شود که باید به مثال‌های بخش واژگان افزوده شود. نمونه دیگر فعل «أرجو» است که به صورت متکلم بارها از زبان پیامبر (ص) صادر شده است، ولی در قرآن کریم اصلاً نیامده است.<sup>۳۲</sup> مثال‌های دیگر از تعبیر صرفاً حدیثی عبارتند از:

- ستره الله/ ستر (الله) علیه
- من سرّه (أن)... (فل)...
- ألا تعجب (نون) إلى/ من...
- یا معشر ال...
- حدیث عهد...

- استوی علی العرش
- سیروا فی الأرض فانظروا/ أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا
- کیف کان عاقبة ال...
- الذین أشرکوا
- اشتروا/ یشترّون به ثمناً قليلاً
- فی شکّ مُرب
- إن الله علیم بذات الصدور
- مصدّقاً لما بین یدیه/ تصدیق الذی بین یدیه
- تابوا... و أصلحوا
- آمن و عمل صالحاً/ آمنوا و عملوا الصالحات
- منّه الضرّ/ منّ أباءنا السراء و الضراء
- فی ضلال مبین
- فی طغیانهم یعمهون
- ما ربک/ أن الله لیس بظلام للعبید
- إن یتبعون الا الظنّ
- لاتعتوا فی الأرض مفسدین
- إن الشیطان لکم/ لکما عدو مبین
- أفلاتعلون/ لعلکم تعقلون، ولكنّ اکثر الناس لا یعلمون/ ایل
- اکثرهم لا یعلمون
- ما ربک/ الله بغافل عما تعملون
- الذین أوتوا العلم
- من أظلم ممن افتری علی الله کذباً/ یفترون علی الله
- الکذب
- إنهم کانوا/ انکم کنتم قوماً فاسقین





- افضل الله... کذا و کذا  
- مقعده من الجنة النار  
- سيكون اليكون في امتي...  
- ليس منا من...  
- هـل أدلکم علی.../هل أنبئکم به...: در قرآن کریم به صورت استفهام مثبت و ألا أدلکم علی.../ألا أخبرکم به...: در روایات به صورت استفهام منفی و مشابه آن تعبیر «ألا أعلمک».  
- علی سفر: در قرآن کریم با حرف جر «علی» و فی (ال) سفر در حدیث با حرف جر «فی».  
- عُرِضَ عَلَيَّ كَذَا: در حدیث؛ در قرآن کریم تعبیر عُرِضَ بِأَعْلَىٰ به کار نرفته است.  
- مفعول به کفر در قرآن کریم تنها سینات است، ولی در احادیث خطایا و ذنوب هم مفعول آن آمده است.  
- لویعلم... (ل)ما...: مشابه این تعبیر در قرآن کریم تنها دو بار آمده است<sup>۳۱</sup>، ولی مثال‌های حدیثی‌اش فراوان است.  
- کفی بالمرء اثماً أن...: در قرآن کریم تعبیر «کفی به إثماً» مبیناً<sup>۳۲</sup> آمده که ضمیر «ه» به کذب برمی‌گردد.  
- حرّم الله علی النار: در حالی که در قرآن کریم یکبار تعبیر «حرّم الله علیه الجنة» به کار رفته است، این تعبیر با «النار» نیز در روایات آمده است.  
- رأی الهلال: در حدیث به جای «شهد الشهر»<sup>۳۳</sup> در قرآن کریم.

۳. آرایه‌های ادبی؛ به عقیده ابراهیم عوض یکی دیگر از وجوه تمایز حدیث نبوی و قرآن کریم، نحوه کاربرد آرایه‌های ادبی است. در احادیث گاه کلماتی در معانی مجازی به کار گرفته شده‌اند، که اصلاً در قرآن کریم به کار نرفته‌اند. الفاظی چون: أسد، بدر، بطن، تراب، خضرة، ذروة، عرش<sup>۳۴</sup>، فم، قلب، و نجم از این قبیل‌اند

مثال خوبی برای نوع دوم (یعنی تعابیر مشترک میان قرآن کریم و حدیث) تعبیری با ساختار روبه‌روست: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْإِسْلَامَ». از این تعبیر شواهد متعددی در قرآن کریم وجود دارد. در تعبیر مشابه آن در روایات، مفعول به فعل یحبّ به صورت مفرد آمده است (مثلاً: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ الْمُتَعَفِّفَ»). اما در قرآن کریم مفعول به مفرد برای فعل یحبّ (منفی) فقط با یکی از دو ساختار روبه‌رو دیده می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ مَنْ كَانَ...» یا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ...». ساختارهای مشابهی در همین سیاق هست که صرفاً در حدیث نبوی به کار رفته و در قرآن کریم شاهدهی ندارد؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ». در نمونه‌های مشابه به جای کلمات جمیل و الجمال اسم و مصدر مشتق از آن اسم قرار گرفته‌اند. نمونه دیگر ساختار «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا/قَوْمًا قَتَلَ لَهُ(م)...» یا «مَنْ أَحَبَّ... أَحَبَّ...» است، در حالی که فعل «أَحَبَّ» در قرآن کریم تنها با ضمیر تایی مخاطب آمده است «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»<sup>۳۵</sup>. گاهی نیز تعابیر صرفاً تشابه مفهومی با هم دارند، ولی واژگان و ساختار عبارت به کل متفاوت‌اند. مثلاً تعابیری چون «أَلَا/أَمَّا تَرْضَىٰ أَنْ...» و نظایر آن در روایات فراوان تکرار شده‌اند، اما عبارت مشابه آن در قرآن کریم «أَيُّودٌ أَحَدَكُمْ أَنْ...»<sup>۳۶</sup> است.

نمونه‌های دیگر به قرار زیرند:  
- ما/لا ینبغی ل... (أن)...: در قرآن کریم: عدم امکان شیء/  
در حدیث: سزاوار نبودن.  
- ما بال...: که کاربرد آن در قرآن کریم و حدیث از جهات مختلف ساختاری و معنایی متفاوت است.



(ص ۴۰۶-۴۱۹).

- لاَقْعَلْ (دعائی)؛ مثلاً: «لاصام من صام الأبد».

- رُبٌّ + مبتدأ + خبر؛ مثلاً: «رُبُّ حامل فقهه إلی من هو أفقه منه».

گاهی نیز ساختاری که شواهد قرآنی اندکی دارد، بارها در روایات تکرار شده است. مثال آن کاربرد «ولو...» بعد از فعل امر در مقام تعیین حد ادنی برای حکم شرعی یا اخلاقی است. این اسلوب در قرآن کریم تنها در دو آیه به کار رفته است<sup>۴۸</sup>، اما در روایات بسیار دیده می‌شود. نمونه دیگر: «جمال عدد و تفصیل معدود» است؛ مانند: «أربع من سنن المرسلین: الحیاء و التطرُّ و السواک و النکاح». نمونه این ساختار تنها در سه آیه دیده می‌شود<sup>۴۹</sup>. هم‌چنین تصغیر تنها یک بار، «رویداً»<sup>۵۰</sup>، در قرآن کریم به کار رفته است اما کلمات مصغّر در روایات نبوی زیاد است.

در مواردی یک ساختار نحوی به دو صورت متفاوت در قرآن کریم و حدیث به کار گرفته شده‌اند. نمونه‌های آن در زیر آمده است:

- «أیما...»؛ ترکیب نحوی آن چنین است: «أی» مبتدا و مرفوع، مضاف به اسمی مفرد و نکره که موصوف به جمله‌ای فعلیه با فعل ماضی است. بین «أی» و مضاف‌الیه نیز «ما» قرار گرفته است. مثلاً: «أیما مسلمٍ شهد له أربعةٌ بخیر أدخله الله الجنة». این ترکیب در قرآن کریم نیست. بلکه در تنها موردی که در قرآن کریم آمده «أی» مفعول به و منصوب است و مضاف‌الیه آن نیز مثنی و معرفه است: «أیما الأجلین قضیت فلاحداً علی»<sup>۵۱</sup>.

- إذا + فعل ماضی و فاعل (أحدکم/إحداکن) + فعل مضارع طلبی به عنوان جواب شرط؛ مثلاً: «إذا عطس أحدکم فلیقل الحمد لله». درحالی که در کاربرد قرآنی آن اولاً فاعل همواره ضمیر یا اسم جنس ذواللام است و ثانیاً جواب شرط غالباً فعل امر است. مثلاً: «فإذا قضیتم مناسککم فادکروا الله...»<sup>۵۲</sup>.

- «علیکم ب...» که در آن علیکم به عنوان فعل امر عمل

۴. ترکیب‌های نحوی؛ پاره‌ای از ترکیب‌های نحوی مختص روایات است و نشانی از آنها در قرآن کریم نیست (ص ۴۲۰-۴۸۳). از آن جمله ترکیب «ألا...» است. در قرآن کریم بالغ بر ۴۰ بار «ألا» استفتاحیه آمده است، ولی پس از هیچ‌یک «و» نیامده است. درحالی که این ساختار شواهد متعددی در احادیث دارد. هم‌چنین «أما» استفتاحیه و «هلاً» تخصیصیه اصلاً در قرآن کریم به کار نرفته‌اند؛ حال آنکه نمونه‌های حدیثی آن فراوانند.<sup>۴۸</sup> نمونه‌های دیگر این ساختارهای نحوی که صرفاً در احادیث به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از:

- باب «اغراء و تحذیر»؛ مانند: «إیاکم و الحسد».

- «لا... الا...»؛ ترکیب نحوی آن چنین است: لای نفی جنس که خبرش پس از «الا» و غالباً به صورت شبه جمله می‌آید. این ساختار غالباً در تشریح احکام به کار رفته است. مثلاً: «لاسبق الا فی خف أو حافرٍ او نصل».

- أفعّل التفضیل + ما مصدریه + یکون + فعل مضارع از ماده افعال التفضیل؛ مثلاً: «إن أخوف ما أخاف علی امتی الا شرک بالله».

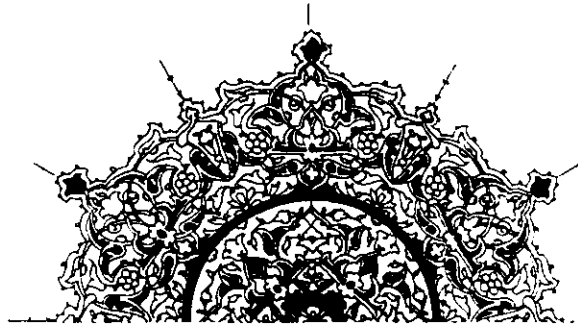
- أفضل + مضاف‌الیه + خبر (مصدر/افعل التفضیل)؛ مثلاً: «أفضل الجهاد کلمة عدل/حق عند سلطان».

- خیر + مضاف‌الیه + خبر؛ مثلاً: «تزوّدوا فإن خیر الزاد التقوی».

- مامن + اسم نکره + نعت (غالباً جمله فعلیه به معنای شرط) + الا + فعل؛ مثلاً: «مامن أحد یموت الا ندم».

- کل + مضاف‌الیه معرفه + الا...؛ مثلاً: «کل أمتی معافی الا المجاهرون».

- مای مصدریه همراه با افعال غیر از دام و شاء؛ مثلاً: «العبد آمن من عذاب الله... ما استغفر الله».



حدیث آخر.

۵. قسم؛ به گفته نویسنده، برخی از مستشرقان مدعی شده‌اند که اسلوب قسم در قرآن کریم به تقلید از سبک رایج قسم در میان اقوام عرب‌زبان یا کاهنان بوده است. اگر این ادعا صحیح می‌بود، باید سبک و اسلوب اقسام در قرآن کریم با اسلوب به‌کار رفته در احادیث نبوی شباهت می‌داشت؛ درحالی‌که برعکس، این دو بسیار با هم متفاوتند که ابراهیم عوض، مواردی را نشان داده است (ص ۴۸۴-۴۹۸). مثلاً قسم به لفظ جلاله «الله» برخلاف قرآن کریم که تنها یک‌بار و آن هم از زبان کفار در روز قیامت ذکر شده<sup>۶۱</sup>، در روایات فراوان است. برعکس در قرآن کریم قسم به مظاهر طبیعی، روز قیامت، قرآن کریم و حتی حیات پیامبر (ص) بسیار است، در حالی‌که در حدیث نبوی از قسم به غیر خدا نهی شده است.<sup>۶۲</sup> تفاوت دیگر آن است که در قرآن کریم بارها مقسم علیه حذف شده است، ولی چنین حذفی در حدیث نیست. هم‌چنین ساختار «لا أقسم» به‌عنوان ادات قسم و نیز تکرار و تنایع چند قسم مختص به قرآن کریم است. در حدیث نیز قسم‌هایی یافت می‌شود که در قرآن کریم وجود ندارد. مواردی چون: «والذی نفسی بیده»، «وربّ الکعبه»، «وربّ محمد»، «والذی بعث محمد» بارها در روایات پیامبر (ص) تکرار شده‌اند. در حدیث قدسی نیز عبارت «فوبعزتى و جلالى»/«فبعزتى» از زبان پروردگار آمده است، در حالی‌که مشابه آن در قرآن کریم تنها یک‌بار و از زبان ابلیس نقل شده است: «فبعزتك لأغوينهم أجمعين»<sup>۶۳</sup>.

۶. اسامی خاص؛ یکی از مشخصه‌های قرآن کریم که آن را نه تنها از حدیث بلکه از کتب مقدس (تورات و انجیل) متمایز می‌سازد، این است که تقریباً هیچ‌یک از اسامی خاص (به‌جز اسامی انبیاء) حتی نام معاصران پیامبر (ص) اعم از صحابه و کفار (به‌جز

می‌کند. مانند: «علیکم بالقرآن کریم فانه فهم العقل و نور الحکمة». در مشابه قرآن کریمی آن پس از علیکم، مفعول به بی‌واسطه آمده است: «علیکم أنفسکم»<sup>۶۴</sup>.

- لام ابتداء + آن مصدریه + فعل مضارع... + خبر (معمولاً کلمه خیر/أحب)؛ مثلاً: «لأن يؤذّب الرجل ولده خیر من أن يتصدّع بصاع». در مشابه قرآنی لام ابتدا نیامده و فاعل فعل مضارع نیز ضمیر است؛ مانند: «و أن تصوموا خیر لکم»<sup>۶۵</sup>.  
- «لولا أن...»؛ مثلاً: «لولا أنکم تذنبون لخلق الله خلقاً یذنبون فیغفر لهم». در حالی‌که در کاربرد قرآنی همواره مصدر مؤول بعد از لولا با «أن» مخفیه و یک‌بار هم با «أن» ناصبه آمده است. مانند: «لولا أن تبنتاک لقد کدت ترکن الیهیم شیئاً قلیلاً»<sup>۶۶</sup>.

- ذکر مخصوص به مدح و ذم در «نعم» و «بئس»؛ در حالی‌که در ۵۸ موردی که افعال مدح و ذم «نعم» و «بئس» در قرآن کریم به‌کار رفته، تنها یک‌بار مخصوص به ذم ذکر شده است: «بئس الاسم الفسوق بعد الایمان»<sup>۶۷</sup> و در باقی موارد به ذکر فاعل بسنده شده است.

- لعل + اسم + آن + فعل مضارع؛ مانند: «لعل الله أن یصلح به بین فتنین من المسلمین». در حالی‌که در استعمال قرآنی لعل هیچ‌گاه بر سر خبر لعل «أن» داخل نشده است.

- «یوشک أن...»؛ مانند: «من یخالط الریبة یوشک أن یخسر». اما در ۲۴ بار استفاده قرآن کریم از افعال مقاربه، تنها کاد-یکاد به‌کار رفته است.

- گاهی اوقات این تفاوت‌ها چنان دقیق است که صرفاً با مقایسه موشکافانه و تیزبینانه قابل فهم و تشخیص‌اند. مثلاً در تعابیری چون «لنخرجنکم من أرضنا أو لتعودن فی ملتنا»<sup>۶۸</sup> از قرآن کریم<sup>۶۹</sup> و «لتأتینى بالبیتة أو لأرمینک بالحجارة» از حدیث علی‌الظاهر تفاوتی دیده نمی‌شود. ولی با دقت در این دو تعبیر معلوم می‌شود که تهدید در کاربرد قرآنی اول ذکر شده و در



الکتاب...»<sup>۶۳</sup>، «ویسألونک عن...»<sup>۶۴</sup>، «واسأل/فاسأل/اسأل...»<sup>۶۵</sup>، «اذن...»<sup>۶۶</sup>. اما هیچ‌یک از ساختارهای فوق در داستان‌هایی که در روایات نبوی آمده، دیده نمی‌شود. برعکس غالب داستان‌ها با تعابیری چون: «کان فیمن قبلکم...» و «بینما/بینا...» شروع شده است.

هم‌چنین غالباً داستان‌های قرآن کریم با عبارت «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک» و مشابه آن ختم شده است که نظیر آن در احادیث نیست. گاهی اوقات در قصص قرآن کریم خطاب کلام راوی به مخاطب برمی‌گردد<sup>۶۷</sup> یا اینکه به مخاطب یادآوری می‌شود که در زمان رخ‌دادن داستان‌ها حضور نداشته است<sup>۶۸</sup>. گاهی نیز بر موضع عبرت در داستان تأکید می‌شود<sup>۶۹</sup> یا یکی از ارزش‌های اخلاقی را یادآوری می‌شود<sup>۷۰</sup>. که البته مشابه هیچ‌یک از این موارد در نقل داستان‌های روایی نیست.

ویژگی دیگر در قصص قرآنی که آن را از احادیث متمایز می‌سازد، آن است که گاه چندین داستان پشت‌سر هم نقل می‌شود، چنانکه در سوره‌های مبارکه اعراف، یونس، هود، مریم، انبیاء، شعراء و عنکبوت دیده می‌شود. هم‌چنین در قصه‌های قرآنی پرش‌های زمانی کوتاه و بلند وجود دارد؛ گویی گوینده بخشی از مطلب را ناگفته باقی گذاشته تا مخاطب براساس آن چه گفته شده مابقی را حدس بزند.<sup>۷۱</sup> به‌علاوه قرآن کریم در ذکر داستان‌ها به ذکر بخش عبرت‌آموز قصه بسنده کرده و از تفصیل جزئیات پرهیز کرده است. نیز در بسیاری موارد، نقل قول‌های مستقیم در میان نقل غیرمستقیم داستان قرار گرفته بی‌آنکه از الفاظی نظیر «قال»، «أجاب»، و... استفاده شود و گاه گوینده کلام هم مشخص نیست و به سیاق کلام حواله داده شده است.<sup>۷۲</sup>

به جز این اختلافات ساختاری، از لحاظ محتوایی نیز قصه‌های زیادی در احادیث هست که در قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آنها نشده است. نظیر داستان اسراء و معراج پیامبر(ص) که جزئیات

ابولهب و زید، عرب یا عجم، و فراتر از آن، اسامی غزوات (به جز بدر و حنین)، اماکن و قبایل ذکر نشده‌اند و در عوض به ذکر برخی ویژگی‌ها و مشخصات آنها بسنده شده است<sup>۷۳</sup> تا جایی که قدما در مباحث علوم قرآن کریم، فصلی با نام «مبهمات» قرآن کریم به این موضوع اختصاص داده‌اند و کوشیده‌اند تا آن شخص/اشخاص مورد نظر در آیات را معین کنند. به عقیده ابراهیم عوض، اگر ادعای مستشرقان که عموماً پیامبر(ص) را نویسنده قرآن کریم می‌دانند که مطالبی را از کتب مقدس اقتباس کرده و به زبان خود پرداخته است، صحیح باشد، باید در این ویژگی نیز از آنها پیروی کرده باشد. اما با مراجعه به بخش‌های مختلف تورات و انجیل روشن می‌شود که برعکس، اصرار زیادی وجود دارد که اسامی اشخاص، اقوام و مکان‌ها به‌طور دقیق مشخص شوند. بنابراین روشن است که قرآن کریم و کتب مقدس دست‌کم در این ویژگی با هم جداً اختلاف دارند. همین موضوع درباره حدیث نبوی نیز صادق است؛ یعنی بارها از افراد و قبایلی که با پیامبر(ص) ارتباط داشتند، و نیز مواضع و اماکن به نام یاد شده است. نویسنده یادآوری می‌کند که نظام اجتماعی دوران پیامبر(ص)، نظامی قبیله‌ای بوده است، ولی با این حال در قرآن کریم یک‌بار هم نام قبایل معاصر پیامبر(ص) (جز قریش آن‌هم یک‌بار؛ فیل: ۱-۲) ذکر نشده‌اند. این در حالی است که در سال نهم هجری نمایندگان قبایل مختلف عرب برای بیعت با پیامبر(ص) به مدینه وارد می‌شدند.

۷. قصص؛ یکی دیگر از موضوعاتی که ابراهیم عوض به بررسی آن پرداخته، مقایسه شیوه‌های به‌کار رفته در نقل قصص در قرآن کریم و حدیث است. اولین اختلاف، شیوه آغاز قصص است. قصه‌های قرآنی با یکی از ساختارهای زیر آغاز می‌شوند:

«واتل علیهم...»<sup>۶۴</sup>، «واضرب لهم مثلاً...»<sup>۶۵</sup>، «هل أتاک حدیث...»<sup>۶۶</sup>، «الم یأتهم/یا تکم...»<sup>۶۷</sup>، «الم تر...»<sup>۶۸</sup>، «واذکر (فی



سبک گفتار/نگارش او در دیگر کلمات صادر شده از او نیز تکرار شده باشد.

(ب) قرآن کریم از لحاظ ساختاری در سطوح مختلف واژگانی، نحوی و بلاغی با حدیث نبوی متفاوت است.

بنابراین: قرآن کریم و حدیث از دو منبع/نویسنده مختلف صادر شده‌اند و نمی‌توان نویسنده هر دو را یک نفر دانست.

اما مقدمات این استدلال قابل ایراد و اشکال‌اند و لذا نتیجه استدلال معتبر نخواهد بود. اشکالات مقدمات فوق به قرار ذیل است:

۱. ابراهیم عوض مقدمه «الف» را بدیهی فرض کرده است، زیرا هیچ بحث نظری در اثبات این مقدمه ارائه نکرده است. البته بدیهی است که پرداختن تفصیلی به این موضوع از حوصله این کتاب خارج است، ولی شایسته بود که نویسنده به آرا و نظریات مطرح در حوزه زبان‌شناسی و نقد ادبی در این زمینه اشاره می‌کرد و پشتوانه نظری برای مقدمه نخست خود فراهم می‌آورد.

۲. می‌توان گفت تلاش نویسنده در کتاب حاضر، فراهم آوردن شواهد متعدّد برای اثبات مقدمه «ب» بوده است که الحق در این کار سنگ تمام گذاشته است. اما به نظر می‌رسد تلاش او در این باره نیز ناتمام مانده است. زیرا او در این مقدمه، مقدمه سومی (ج) را مفروض گرفته است و آن اینکه: احادیث منسوب به پیامبر(ص) در جوامع روایی اهل سنت (و در کتاب حاضر روایات موجود در کتب سته) همگی عیناً گفته‌های پیامبرند. اما به نظر می‌رسد این فرض هم از سوی مسلمانان و هم از جانب خاورشناسان قابل تردید و تأمل است. این تردید از نقل به معنا در روایات تا موضوع جعل و احادیث ساختگی را دربر می‌گیرد. نویسنده بارها به این موضوع استناد کرده است که در قرآن کریم (یا حدیث)، فلان واژه یا فلان ساختار نحوی و بلاغی به کار نرفته است؛ در حالی که آن واژه یا ساختار، پیوندی تام با شرایط

آن در روایات آمده، ولی در قرآن کریم بسیار مجمل بر گزار شده است. نمونه دیگر داستان‌هایی است که پیامبر(ص) درباره وقایعی که در روز قیامت درباره خودش یا بعضی از پیامبران یا صحابه رخ می‌دهد، نقل کرده است.

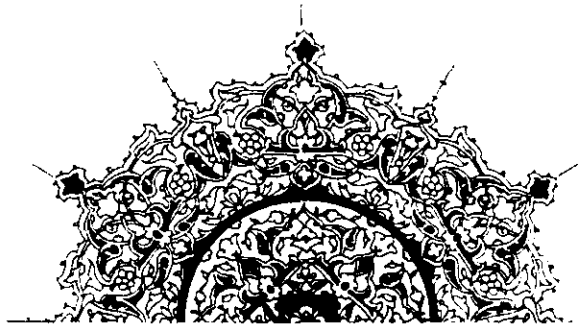
\*\*\*

#### نقد و بررسی کتاب

همان‌طور که در مقدمه مقاله اشاره شد، کتاب حاضر رویکردی بدیع در مقایسه ساختاری میان متن قرآن کریم و حدیث نبوی عرضه کرده که پیش‌تر سابقه نداشته است. نویسنده در این کتاب با ارائه شواهد فراوان و طبقه‌بندی نسبتاً مناسب مطالب کوشیده است، تبیین جامعی از نظریه خویش فراهم آورد و ظاهراً در این امر نیز توفیق داشته است.

اما با نگاهی عمیق به محتوای کتاب روشن می‌شود که آن‌چه نویسنده درصدد اثبات آن بوده و در جای‌جای کتاب بر آن تأکید کرده است، هم‌چنان قابل‌خدشه و ناتمام باقی مانده است. مشکل اصلی از آن‌جا ناشی می‌شود که نویسنده در فراهم آوردن پشتوانه نظری برای مدعای خود (که البته مقبول همه مسلمانان نیز هست) کوتاهی کرده است. گویی از نگاه او گردآوری حجم انبوهی از شواهد، نیاز به بحث نظری را مرتفع ساخته است. مدعای اصلی او در ردّ ادعای برخی از مستشرقان که قرآن کریم را برساخته پیامبر(ص) دانسته‌اند، اقامه شده است، که می‌توان آن را چنین صورت‌بندی کرد:

الف) هر نویسنده‌ای سبک گفتار/نگارش خاص خود را دارد که ناخودآگاه در آثار او رخ می‌نماید و او قادر نیست به‌عمد آن را پنهان دارد. بنابراین اگر دو متن از نویسنده واحدی باشند، ویژگی‌های سبکی یکسانی خواهند داشت. به عبارتی اگر مدعای مستشرقان صحیح باشد، یعنی پیامبر(ص)، قرآن کریم را از خود پدیدآورده و به‌گزارف به خدا نسبت داده باشد، در این صورت باید

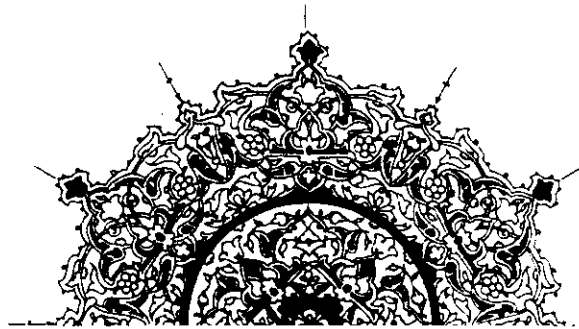


۹. طه: ۱۲.
۱۰. طه: ۸۷؛ نور: ۳۱ و ۶۰.
۱۱. نخست ماجرای زینب دختر پیامبر (ص) زمانی که در مکه بود گردن‌بندی که مادرش خدیجه به وی هدیه داده بود را برای پیامبر (ص) فرستاد تا وجه آزادی همسرش عاص بن ربیع باشد؛ و دیگری ماجرای عایشه در غزوه بنی‌مصطلق که به ماجرای افک مشهور است.
۱۲. زخرف: ۵۳؛ کهف: ۳۱؛ حج: ۲۳؛ فاطر: ۳۳؛ انسان: ۲۱.
۱۳. جمعه: ۹؛ البته در سیاق تشویق به نماز جمعه.
۱۴. بقره: ۶۵؛ نساء: ۴۷ و ۱۵۴؛ اعراف: ۱۶۲؛ نحل: ۱۲۴؛ که در همگی سخن از حرمت‌شکنی یهودیان از این روز است.
۱۵. بقره: ۱۸۵؛ که در مقام بیان زمان روزه است.
۱۶. مزمل: ۱۴.
۱۷. یوسف: ۸.
۱۸. هود: ۷۷.
۱۹. مثلاً: «رماح» (مانده: ۹۴) که در سیاق شکار در ایام حج آمده است؛ «قوس» (نجم: ۹) که به معنای مجازی و کنایه از نزدیکی به کار رفته است؛ «رجل» (اسراء: ۶۴) که مجازاً درباره سپاهیان شیطان به کار رفته است. به علاوه کلمات «جند» و «جنود» که تقریباً ۳۰ بار در قرآن کریم تکرار شده‌اند، همگی درباره سپاه جنگی نیستند، بلکه جنود آسمانی یا شیطانی را نیز شامل می‌شوند.
۲۰. صافات: ۴۵؛ واقعه: ۱۸؛ انسان: ۵ و ۱۷؛ طور: ۲۳؛ نبأ: ۳۴.
۲۱. خاتم یک‌بار در قرآن کریم آمده (احزاب: ۴۰) که به معنای ختام و آخر است نه انگشتر.
۲۲. این کلمه در صورت جمع (قلاند) یک‌بار در قرآن کریم به کار رفته که به مربوط به قلاده قربانی حج است (مانده: ۲).
۲۳. قریش: ۲؛ البته در اشاره‌ای گذرا به کوچ تابستانی و

فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن زمان دارد و از آن جا که آن ساختار در حدیث (یا قرآن کریم) به کار گرفته شده است چنین نتیجه گرفته است که اگر گوینده قرآن کریم و حدیث یک نفر (پیامبر (ص)) بود، چنین اختلافی در آن دیده نمی‌شد. اما از همین استدلال می‌توان علیه مقدمه «ج» بهره گرفت. یعنی وجود اختلافات سبکی و ساختاری میان قرآن کریم و حدیث حاکی از آن است که این دو متن به شرایط فرهنگی-اجتماعی متفاوتی، تعلق دارند و البته این نتیجه‌گیری خود مبتنی بر مقدمه دیگری است که هر متنی تحت‌تأثیر شرایط فرهنگی-اجتماعی زمان خود است و از آن رهایی ندارد.<sup>۳۰</sup> بنابراین چه بر مبنای نگاه افراطی برخی شرق‌شناسان که احادیث را یکسره جعلی و بر ساخته دورانی (دو قرن) متأخر از پیامبر (ص) می‌دانند و چه بر طبق نظر حدیث‌شناسان مسلمان که غالب روایات منقول از پیامبر (ص) را بر فرض صحت، نقل به مضمون و معنا تلقی می‌کنند، نمی‌توان از این انبوه شواهد برای اثبات مقدمه «ب» بهره گرفت یا دست‌کم، گردآوری شواهد صرف برای اثبات مدعای کتاب کافی نیست.

#### پی‌نوشت:

۱. باقلانی، اعجاز القرآن، ص ۲۹۱.
۲. رک. مدخل «قرآن» در دایرة‌المعارف اسلام، ویرایش دوم.
۳. یوسف: ۳۶.
۴. رک. بقره: ۲۱۹؛ مانده: ۹۰ و ۹۱.
۵. کهف: ۶۲.
۶. یوسف: ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۹۳.
۷. ابراهیم: ۵۰.
۸. حج: ۱۹؛ انسان: ۲۱؛ کهف: ۳۱؛ مدثر: ۴؛ نور: ۵۸؛ هود: ۵؛ نوح: ۷؛ نور: ۶۰.



است را نیز اضافه کرد که با تعبیر مشابه «عباد الله المخلصين» تکرار شده‌اند ولی اثری از این تعبیرات در روایات نیست.  
۳۷. غالباً این تعبیر در ذکر حوادث روز قیامت به کار رفته است.

۳۸. به گفته نویسنده دو واژه سحر، مبین و عظیم و مشتقات آنها هیچ‌گاه در احادیث با هم به کار نرفته‌اند. بنابراین می‌توان این مثال را هم در بخش واژگان درج کرد.

۳۹. نمونه‌های دیگر از این تعبیر که می‌تواند به بخش قبلی (واژگان) ملحق شود عبارت‌اند از: أهل الأرض، ليلة البدر، بادروا بس، تبع جنازة، ذو/ذات محرم، خالفوا، صلة رحم، رغم أنف، سل السیف، رياء و سمعة، من طيباً، بين ظهري /ظهراني /أظهر، بعدد شجر تهامة /عدد الحصى، عذاب القبر، يامعشر، معلق /بافي، بين عينيه، قبض روح، استقبال القبلة /تبعوا قبلتك، المسيح الدجال.  
۴۰. كهف: ۳۹.

۴۱. به عقیده نویسنده، این شبهه که پیامبر(ص) عمداً از این لفظ در قرآن کریم استفاده نکرده تا چنین جلوه کند که قرآن کریم کلام خداست، بی‌معناست. زیرا وقتی کسی به چیزی عادت کرد ناخودآگاه آن را در کلام خود به کار می‌برد. به علاوه پیامبر(ص) می‌توانست ابتدای عبارتی که با «ارجو» آغاز می‌شود فعل «قل» را قرار دهد تا آن اتهام پیش نیاید. بنابراین روشن است که منبع این دو کلام متفاوت است: یکی خاستگاه وحیانی دارد و دیگری کلام نبی است.

۴۲. قصص: ۵۶.

۴۳. بقره: ۲۶۶.

۴۴. انبیاء: ۳۹؛ تکاثر: ۶-۷.

۴۵. نساء: ۵۰.

۴۶. بقره: ۱۸۵.

۴۷. لفظ «عرش» در معنای مجازی تنها ۴ بار در قرآن کریم

زمستانی قریش به‌طور سالانه.

۲۴. مائده: ۱۱۴؛ این یک مورد هم در سیاق سخن حواریون به عیسی(ع) وارد شده است.  
۲۵. حاقه: ۳۲.

۲۶. آل عمران: ۱۴ و ۷۵؛ نساء: ۲۰.

۲۷. رحمن: ۹؛ انعام: ۱۵۲؛ اعراف: ۸، ۹ و ۸۵؛ هود: ۸۴ و ۸۵؛ قارعه: ۶ و ۸؛ انبیاء: ۴۷؛ مؤمنون: ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲۸. انعام: ۱۵۲؛ اعراف: ۸۶؛ یوسف: ۵۹، ۶۳ و ۸۸؛ اسراء: ۳۵؛ شعراء: ۱۸۱؛ هود: ۸۴ و ۸۵.

۲۹. ابراهیم عوض افزوده است: «علاوه بر این‌ها در احادیث بسیاری به مهربانی و رحمت نسبت به حیوانات توصیه شده است ولی چنین مطلبی در قرآن کریم نیست».

۳۰. تکاثر: ۲؛ که در سیاق زیارت قبرها نه اشخاص آمده است.

۳۱. سبأ: ۱۱؛ در وصف زره، هرچند خود لفظ «درع» (زره) در قرآن کریم نیامده است.

۳۲. ظاهراً برخی از مثال‌هایی که در این بخش ذکر شده، مثال‌هایی از تفاوت کاربرد مفرد یا جمع واژگان است که نگارنده آنها را در جدول ۲ در جای مربوط قرار داده است.

۳۳. مثال‌های اخیر در کتاب به خطا در ضمن واژگانی که در قرآن کریم و حدیث سیاق‌های متفاوت و با معانی مختلف به کار رفته ذکر شده که ظاهراً صحیح نیست.

۳۴. مشابه همین تعبیر ولی با کارکردی کاملاً متفاوت عبارت «(سب) یأتی (علی الناس) زمان...» است که در روایات حاکی از حوادث پس از وفات پیامبر(ص) بسیار دیده می‌شود. بدیهی است که این نوع کارکرد اصلاً در قرآن کریم وجود ندارد.

۳۵. با اینکه این تعبیر در قرآن کریم بارها از زبان پیامبر(ص) تکرار شده است ولی در حدیث نبوی اثری از آن نیست.

۳۶. به این مجموعه می‌توان آیاتی که مشتمل بر لفظ مخلصین



۶۳ برای نمونه نک، بقره: ۱۴۲، ۲۰۴، ۲۰۷، زخرف: ۳۱؛ توبه: ۴۰؛ مائده: ۲۷؛ اعراف: ۱۶۳، ۱۷۵؛ یس: ۲۰؛ غافر: ۳۸؛ منافقون: ۸؛ انسان: ۸؛ عبس: ۱-۲.

۶۴ مائده: ۲۷؛ اعراف: ۱۷۵؛ یونس: ۷۱.

۶۵ کهف: ۳۲؛ یس: ۱۳.

۶۶ طه: ۹؛ ذاریات: ۲۴؛ نازعات: ۱۵؛ ص: ۲۱.

۶۷ توبه: ۷۰؛ ابراهیم: ۹؛ تعابین: ۵.

۶۸ بقره: ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۸؛ فجر: ۶؛ فیل: ۱.

۶۹ احقاف: ۲۱؛ مریم: ۱۶، ۵۴.

۷۰ کهف: ۸۳؛ طه: ۱۰۵.

۷۱ اعراف: ۱۶۴؛ اسراء: ۱۰۱؛ معارج: ۱.

۷۲ بقره: ۳۰، ۱۲۴؛ آل عمران: ۳۵؛ مائده: ۱۱۰؛ کهف: ۶۰؛ نمل: ۷؛ گاهی «إذ» در مراحل مهم قصه (مانند قصه بنی اسرائیل؛ بقره: ۵۱، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۸۳، ۹۳ و داستان ابراهیم و اسماعیل؛ بقره: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷) و گاه در برخی از بخش‌های قصه (مانند داستان بنی اسرائیل در سوره مبارکه اعراف: ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲) تکرار می‌شود.

۷۳ مانند: یوسف: ۳؛ کهف: ۱۳؛ هود: ۱۲۰.

۷۴ مانند: آل عمران: ۴۴؛ قصص: ۴۴، ۴۶.

۷۵ مانند: طه: ۸۰-۸۲.

۷۶ مانند: لقمان: ۱۳-۱۴.

۷۷ مثلاً: در داستان زکریا و یحیی در سوره مبارکه مریم.

۷۸ مانند: آل عمران: ۱۹۱؛ هود: ۳، ۵۷؛ حج: ۱۹-۲۲؛ نمل: ۱۰، ۳۰-۳۱؛ سبأ: ۱۵؛ احقاف: ۳۵.

۷۹ چنانکه ایزوتسو در کتاب خدا و انسان در قرآن و مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن از آن به «جهان‌بینی زبانی» تعبیر کرده و مبتنی بر آن نظریه، زبان‌شناسی قرآنی خود را پی‌ریزی نموده است.

آمده است: یونس: ۳؛ زمر: ۷۵؛ حاقه: ۱۷؛ هود: ۷. ولی شواهد حدیثی آن بسیار زیاد است.

۴۸ هم‌چنین «آل» تخصیصیه در قرآن کریم فقط با فعل مضارع به کار رفته است، ولی در احادیث بعد از «آل» فعل ماضی هم آمده است.

۴۹ نساء: ۱۳۵؛ انعام: ۱۵۲. آن چه در قرآن کریم زیاد به کار رفته است کاربرد «ولو...» بعد از جمله خبری و در مقام تعیین حدّ اقصی است. مثلاً: «اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة» (نساء: ۷۵). برای نمونه‌های دیگر، نک: بقره: ۲۲۱، نساء: ۱۲۹، مائده: ۱۰۰، ۱۰۶، انفال: ۸، ۱۹، توبه: ۱۲، ۳۳، یونس: ۴۲، ۴۳، ۸۲، ۹۷، یوسف: ۱۷، ۱۰۳، اسراء: ۸۸، کهف: ۱۰۹، حج: ۷۳، نور: ۳۵، احزاب: ۵۲، فاطر: ۱۸، غافر: ۱۴، صف: ۸، ۹، قیامه: ۱۴-۱۵. در این مورد نیز در روایات گاه به جای «ولو...»، «وان...» آمده که نمونه قرآنی ندارد.

۵۰ انعام: ۱۴۳-۱۴۴؛ نور: ۵۸؛ واقعه: ۷-۱۱.

۵۱ طارق: ۱۷.

۵۲ قصص: ۲۸.

۵۳ بقره: ۲۰۰.

۵۴ مائده: ۱۰۵.

۵۵ بقره: ۱۸۴.

۵۶ اسراء: ۷۴.

۵۷ حجرات: ۱۱.

۵۸ ابراهیم: ۱۳.

۵۹ نمونه‌های دیگر: اعراف: ۸۸؛ نحل: ۲۰-۲۱.

۶۰ انعام: ۲۳.

۶۱ اشاره به روایت نبوی: «من کان حالفاً فلیحلف بالله أو فلیصمت» یا «من حلف بغیر الله فقد کفر/أشرك».

۶۲ ص: ۸۲.